بر خاک ِ جدي ايستادم ...

بر خاکِ جدي ايستادم

و خاک، به‌سانِ يقيني

استوار بود.

به ستاره شک کردم

و ستاره در اشکِ شکِ من درخشيد.

و آنگاه به خورشيد شک کردم که ستارگان را

همچون کنيزکانِ سپيدرويي

در حرم‌خانه‌ي پُرجلالش نهان مي‌کرد.

□

ديوارها زندان را محدود مي‌کند،

ديوارها زندان را محدودتر نمي‌کند.

ميانِ دو زندان

درگاهِ خانه‌ي تو آستانه‌ي آزادي‌ست،

ليکن در آستانه

                 تو را

به قبولِ يکي از اين دو

از خود اختياري نيست.

 ۱۳۳۶